

سهم ایرانیان در پایه‌گذاری تمدن و فرهنگ در چند قرن آغاز اسلام

دکتر علینقی منزوی
رضا رضازاده لنگرودی

[یادگارنامه، تهران، 1363، ص 1-16 یا ص 781-796]

البته پیدا است که منبع همه‌ی علوم اسلام، قرآن کریم است. پس بحث ما در این مقال برای شناختن نیروهایی است که توانستند آن تمدن عظیم را اندک اندک از آن استنباط نمایند و تمدنی تقریباً یک پارچه از محیط اطلسی تا جنوب شرقی آسیا برپا سازند. برای این موضوع ناچار از بازگشت به تاریخ دو هزار سال پیش می‌باشیم:

1- دو قوم بزرگ در خاورمیانه

در مناطق گوناگون خاورمیانه از چند هزار سال پیش دو قوم بزرگ زندگی می‌کردند که هر دو برادر از نژاد سفید پوست بودند. نهر فرات مرز تقریبی بود که این دو قوم را از هم جدا می‌کرد. آریاها که از آسیای مرکزی آمده بودند از هند تا نهر فرات را سرزمین خود ساخته بودند. سامی‌ها از غرب فرات تا کرانه‌ی شرقی مدیترانه و جزیره العرب و شمال آفریقا را در اختیار می‌داشتند.

عقبافتادگی تمدن بشری و کمبود وسایل ارتباط و نقلیه و نبودن رسانه‌های همگانی، نه تنها پیشرفت این دو قوم را جدا از هم اندخته، بلکه هر یک از ایشان را نیز به گروه‌های گوناگون بخش کرده بود، پس پیشرفت تمدن هر بخش بسته به وضع جغرافیایی و طبیعت آب و هوا و حاصلخیزی زمین‌شان با دیگران فرق کرده بود.

2- دو گونه توحید

راه ترقی فکری این دو قوم و گذشتن ایشان از مرحله‌ی پرستش نیروهای طبیعت به سوی یکتاپرستی به گونه‌های مختلف انجام گرفت. هر یک از این دو قوم دارای کتابی مقدس بودند که آن را آسمانی می‌دانستند و هر یک از آن‌ها در شمار کهن‌ترین کتب مقدس جهان به شمار می‌رود. ما می‌توانیم قدیمی‌ترین شکل خداپرستی مخصوص این دو قوم را پیش از آمیزش و اختلاط ملتها از روی آن دو کتاب بررسی نماییم. قدیمی‌ترین کتاب مقدس سامیان **تورات** نام دارد و

کهن‌ترین کتاب مقدس هندیان **ودا** می‌باشد. خدای واحد در تورات یک شخص و مادی است و لذا از قرن پنجم هجری این نوع توحید را «توحید عددی» نامیده‌اند. خدا در کتاب «ودا» کلی و لامکان و همه جایی و متافیزیک است و این چنین توحید «توحید اشراقی» نام گرفته است.

در اثر این اختلاف دید در خداشناسی، ارتباط میان انسان و خدا نیز نزد هر یک از آن دو قوم به صورتی جداگانه بیان گردیده است. خدای تورات هر چند گاه یک بار یک آدم معمولی را انتخاب کرده به سوی هموعانش می‌فرستد تا فرمان‌ها و «قوانین ازلی و ابدی» و غیر قابل تغییروتکامل خدا را به مردم برساند.

از دیدگاه هندی، این آدمی است که باید با کوشش خود از جنبه‌های مادی خود بکاهد و جزء الهی (علم و عرفان) را در خویشتن پرورش و گسترش دهد تا به مرحله‌ی لم یبق فی جُبتی الا الله برسد. قانون‌هایی که این عارفان فیلسوف برای بشر با کمک الهام الهی می‌آورند با مرور زمان کهنه می‌شود و فیلسوفان بعدی باید آن را تغییر دهند و کامل سازند.

3- آمیزش ملتها

پیشرفت تمدن و پیدایش وسایل نقلیه اقوام متمدن‌تر را به نزدیک شدن و گاهی به تجاوز به ضعیف‌ترها برانگیخت. این تهاجم‌ها با همه زیان‌هایش موجب آمیزش و بالا رفتن سطح تمدن هر دو طرف نیز می‌شد. هجوم ایرانیان بر یونان در عهد هخامنشی و هجوم معکوس یونان بر ایران در عهد اسکندر (330م) از بالای سرزمین سامیان شرق مدیترانه انجام گرفته موجب آمیزش این ملتها را فراهم ساخت. این کشاکش‌ها بر ملت یهود که متمدن‌ترین ملت‌های سامی آن روز بودند و در فلسطین، شمال شبه‌جزیره عرب زندگی می‌کردند اثر فراوان نهاده آنان را با تمدن و اندیشه‌های هند و اروپایی آشنا کرد. و مقدمات پیدایش «مذهب‌های ترکیبی» (آریایی - سامی) مانند فریسی (معتزلیان یهود) مسیحی، مرقیونی، دیصانی، و بالاخره مانوی را پدید آورد. اثر این کشاکش‌ها در ملت‌های دیگر سامی به ویژه آنان که در دل صحرا زندگی می‌کردند اندک و کندتر انجام می‌گرفت. پیشرفت تمدن، اسکندریه را به صورت مرکزی برای آمیزش اندیشه‌های هندی، یهودی در آورد. یمن را به بندرگاه مسافرت هندی‌ها و ایرانیان به آفریقا تبدیل کرد که مدتی به اشغال ایرانیان در آمده و در نتیجه‌ی آن یمن به صورت پایگاهی برای نشر

اندیشه‌های هند و ایرانی گنوسیزم یا به اصطلاح متاخرتر «توحید اشراقی» در آمد.

4- در شبه‌جزیره عرب

حجاز که از نظر جغرافیایی نقطه‌ی ارتباطی میان یمن - از جنوب - و فلسطین - از شمال - به شمار می‌رفت، فرهنگ هند و ایرانی را از جنوب و فرهنگ یهودی را از شمال دریافت می‌نمود. پس در حجاز فرهنگی مرکب پدید آمد که دورگه بودن آن با داستان‌هایی سمبلیک مانند «ازدواج سلیمان پادشاه فلسطین با ملکه‌ی سبا» نشان داده می‌شده است. توحید به صورتی نزدیک به پان‌ته‌ئیزم هندی به نام روحانیت و سبائیت در میان اقوام قحطانی از عرب جنوب رواج یافته و «توحید عددی» یهودی که بعد از اسلام، سنیان آن را دین «حنفیت» نامیدند تا تنها خود را متکی به قرآن جلوه دهند، در میان قبایل عربی شمال به نام نزاریان (تیم، مضر) ریشه‌دار شده بود.

پیغمبر مقدس اسلام نقاط [ضعف] آن ایدئولوژی متضاد را به دور افکنده جنبه‌های مثبت هر دو را به صورت «توحید اسلامی» بیان نموده است و خواص یاران گنوسیست پیغمبر به نام «اهل صفه» که بیشتر یمنی بودند و نیز اهل بیت و خاندان پیغمبر آن را پذیرفتند. اما بخش بزرگ‌تر صحابه که اشراف عرب نزاری و مکی بودند به «توحید عددی» تمایل بیشتر داشته، پس از مرگ نا به هنگام پیغمبر در مجلسی به نام سقیفه جمع شده خاندان پیغمبر را کنار زده حکومت نژادی تشکیل داده «توحید عددی» را مذهب رسمی اسلام خوانده سنت و جماعت نامیدند. اینان آیات به ظاهر عددی قرآن را به عکس گنوسیست‌ها و اهل بیت «محکم» نامیده و آیات اشراقی را «متشابه» می‌خواندند. از جانشینان پیغمبر غیر علی (ع) که در خطبه‌های **نهج البلاغه**¹ «توحید عددی و کیفی» را نفی کرده است، دیگران همگی به راه سنت و «توحید عددی» می‌بودند. ما در این مقاله این دوگونه را به «اسلام گنوسیست» و «اسلام سنتی» تعبیر خواهیم کرد.

کشاکش ایدئولوژیک میان طرفدار «توحید عددی» شمالی که مردم مکه خود را از آنان می‌شمردند و «توحید اشراقی» جنوب یمن که مردم مدینه خود را بدیشان نسبت می‌دادند، در دو قرن اول اسلام به صورت مبارزات عشایری قحطانیان جنوب و نزاریان شمال دیده می‌شود، و مذهب ترکیبی از آن به دو صورت داستان سمبلیک «صلح نامه‌ی یمن و ربیعه» در **نهج البلاغه**² دیده می‌شود. گوشه‌ای از

مبارزات جنوب و شمال را آقای مرتضی عسکری در دو کتاب گرانقدر خود عبدالله سبا و خمسون و مائه صحابی مختلف به تفضیل آورده است.

5- از اسکندریه و هند به جندی شاپور

هم چنان که در بند 3 دیدیم از ترکیب جهان‌بینی سامی یهود فلسطین و جهان‌بینی آریایی هندوان با فلسفه-ی یونان باستان فلسفه‌ی نئوافلاطونی پدید آمد که در اسکندریه رشد کرد. این معجون فلسفی در عهد ساسانی به حرّان و نصیبین و سورا و جندی‌شاپور و اصفهان³ رسید و در ایران با گنوسیزم هندی که مستقیماً به وسیله‌ی مانویت و شمنیان از هند و چین به ایران آمده بود عجین شده و پخش می‌گردید.

برخی از این دانشگاه‌ها بعد از هجوم عرب تا قرن چهارم نیز به کار خود ادامه می‌دادند.

برخی از مستشرقان اصرار دارند آموزش‌های جندی‌شاپور و سورا و دیگر دانشگاه‌های ایران پیش از اسلام یاد شده را کپی‌ی نئوافلاطونی اسکندریه قلمداد نمایند، در صورتی که ما در تصوف اسلامی که وارث مستقیم آن دانشگاه‌های ایرانی است مزایایی می‌بینیم که دانشگاه‌های ایرانی از شمنیان و برهمنان هند و مانویان از چین بازگشته گرفته بوده‌اند، و در نئوافلاطونی اسکندریه یافت نمی‌شود: پان‌ته‌ئیزم هندی که به واسطه‌ی آن دانشگاه‌های ایرانی به حلاج و بسطامی رسیده، و عطار آن را در «نمایشنامه‌ی سیم‌رغ» به معرض نمایش در آورده است در نئوافلاطونی دیده نمی‌شود. رنگ یونانی و حتی یهودی نئوافلاطونی بیشتر از رنگ هندی آن است. و این استقلال فرهنگی در موارد دیگر نیز در دانشگاه‌های ساسانی و وارث اسلامی آن‌ها دیده می‌شود.

شیخ اشراق سهروردی آثار فلسفی خویش را بر زمینه‌ی «فلسفه‌ی خسروانی» عهد ساسانی بنا نهاده و این فلسفه‌ی پیش از اسلام به وسیله‌ی سریانیان در سوریه رواج داشته است. و فرقه‌ای از مردم پیرو آن بوده، بخشی از کوه‌های لبنان که مسکن ایشان بوده نیز به نام آن فرقه معروف شده و بعد از آمدن عرب‌ها به شکل معرب آن «کسروان» معروف شده و در قرن هفتم و هشتم هجری مرکز شیعیان لبنان بشمار می‌رفت و با فلاسفه‌ی اشراقی در ایران روابطی داشته‌اند.⁴ در قرن هشتم شیعیان کسروان مورد تاخت و تاز و قتل عام ابن‌تیمیه قرار گرفتند.⁵

6- عرب‌ها در عراق و در سوریه

پس از یورش‌های عرب و آمدن ایشان به عراق و سوریه، فرمانروایان عرب در عراق تحت تاثیر مستقیم تمدن ایرانی و «توحید اشرافی» و پان‌ته‌ئیزم هندی قرار گرفته، حکام عرب در سوریه تحت تاثیر تمدن سامی (سریانی عبری) و «توحید عددی» ایشان بودند. جنگ‌ها میان دو گروه حکام عرب؛ بنی‌هاشم در عراق و بنی‌امیه در سوریه، در واقع جنگ میان دو فرهنگ و تمدن آریایی عراق و سامی سوریه بوده است. سران بنی‌امیه هم چون عمرو عاص سریانی می‌خوانده و می‌دانسته‌اند⁶ و سران ایرانی سپاهیان مختار ثقفی خون‌خواه حسین (ع) در عراق زبان عربی نمی‌دانسته‌اند.

جدایی ساختمان و دوگانگی نوع دو تمدن نوساز عربی در «بغداد» و «دمشق» نمونه‌های فراوان دیگری نیز دارد. شکست بنی‌هاشم در عراق در حقیقت شکست تمدن ایرانی و پیروزی تمدن سامی در اسلام به شمار می‌رود. قیام عباسیان برضد بنی‌امیه، قیام تمدن ایرانی در برابر تمدن سامی در سده‌ی دوم بوده است.

7- موالی روشن‌فکر در عراق بازماندگان دانشگاه‌های ساسانی بودند

پس از تسلط عرب‌ها بر عراق، مدتی آن دانشگاه‌ها از فعالیت باز ماندند و برخی از وابستگان بدان دانشگاه‌ها به داخل ایران [امروزی] عقب نشستند. اما بسیاری از ایشان با پناه بردن به حمایت «ولا»ی قبیله‌های تازه وارد عرب هم چون «قیس»، «کنده»، «اسد»، «عجل» و... زندگی نوینی را به نام «مولا» و «موالی» آغاز کردند. برخی از ایشان با پذیرش مسلمانی به تعلیم برادران دینی مسلمان خود پرداخته با ترجمه‌ی اندیشه‌های گنوسیزم متافیزیک به زبان حاکم عربی سطح فرهنگ تازه واردان عرب را بالا می‌بردند. که نمونه‌ی آن را در مقاله‌ی **حبرالامه** می‌بینیم. بسیاری از اصل‌های چهار صدگانه‌ی شیعه در دو قرن اول به دست همین موالی تالیف شده، برخی از آن‌ها دارای کلماتی فارسی می‌باشد که در آن روزگار هنوز مقابل آن در زبان جوان عربی که تازه مسلط شده بود، یافت نمی‌شده است. هم چون «مارماهی»، «گردن دست»، «کدخدا» و مانند آن‌ها. آن موالی روشن‌فکر

این رساله‌ها را بر امامان مقدس شیعه (ع) که رقبای شکست خورده و خانه‌نشین شده‌ی خلفای عرب می‌بودند و تا 260 هجری شیعیان را رهبری می‌کردند عرضه می‌داشته، تایید و امضای ایشان را می‌گرفته به صورت «قانون‌های امضایی» مذهبی شیعی بخش می‌نمودند. نمونه‌ی این جریان در قانون نامه‌ی آبگار (حقوقی) و **نوروزیه** (گاه شماری و نجوم) از معلاً بن خنیس و ذهبیه در طب و **مصباح الشریعه** در اخلاق و معاشرت و حدود 20 رساله‌ی دیگر دیده می‌شود که از چنگ کتابسوزی‌های خلفا نجات یافته و به ما رسیده است. نام صدها تن از این موالی روشن‌فکر و نویسنده که بیش‌تر ایشان مذهب شیعی مخالف دولت خلیفه می‌داشته‌اند در پنج فهرست جمع شده است. این فهرست‌ها به وسیله‌ی کشی در قرن چهارم و «نجاشی» و «طوسی» و «غضایری» در قرن پنجم گرد آمده است. و از 1270ق به بعد مکرر چاپ شده و به نام «اصول رجالی» شیعه معروفند. این آثار به خوبی نشان می‌دهد که جنبش ترجمه‌ی گنوسیزم ایرانی به زبان عربی در میان موالی ایرانی در عراق خیلی پیش‌تر از ترجمه‌ی فلسفه‌ی مشایی یونان در عصر مامون [قرن سوم] آغاز گشته، و چنان که از **انتصار ابن الخیاط و ملل و نخل** شهرستانی برمی‌آید اندیشه‌ی گنوسیزم در آن روزگار تحت عنوان‌های «لطیفه» و «روحانیات» شناخته می‌شده است. رواج داشتن فلسفه‌ی ایرانی گنوسیزم پیش از آغاز ترجمه‌ی فلسفه‌ی یونان در قرن بعد به دست مامون در عراق از طرف مورخان اسماعیلی نیز به گونه‌ای دیگر بیان شده است. عماد الدین ادریس می‌گوید: ترجمه‌ی فلسفه‌ی یونان به فرمان مامون عباسی از راه دانش‌پروری نبود، بلکه برای پیکار با «اندیشه‌های درست اسلام» بود که در آن عهد رواج! می‌داشت.⁷

پیدا است که آن چه اسماعیلیان می‌توانند آن را «اندیشه‌های درست اسلامی» بخوانند همانا خردگرایی گنوسیست‌ها است که در برابر عقاید خشک واژه گرایانه‌ی سنیان سلفی قرار داشت.

هم زمان بودن ترجمه‌ی فلسفه [مشاء] با گرفتاری علما و روشن‌اندیشان گنوسیست در زندان‌های مامون سوء‌نیتی را که اسماعیلیان به مامون نسبت می‌دهند با توضیحی که دادیم تایید می‌نماید.

نتیجه آن که در سده‌ی دوم ترجمه‌ی فلسفه‌ی گنوسیزم هند و ایرانی در عراق و به دست موالی شیعه‌ی ایرانی رواج داشته و به جای کلمه‌ی «فلسفه» کلمات «لطایف» یا «روحانیات» بر آن‌ها اطلاق می‌شده است. این ترجمه‌ها تحت

پیگرد شدید عمال خلیفه بوده و به صورت شب‌نامه در مسجدها پخش می‌شده است⁸ و خلفای عرب مانند مامون و برادرش معتصم برای مبارزه با آن فلسفه‌ی ایرانی دست به ساختمان سدی ایدئولوژیک با فلسفه‌ی مشاء یونانی زدند، و به قول اسماعیلیان: خلفاء، فلسفه‌ی یونان را برای جلوگیری از انتشار اسلام درست (یعنی گنوسیزم) علم کردند.

8- ترجمه از فارسی به عربی

در برابر کوشش‌های انسانی شیعیان عراق در ترجمه از فارسی به عربی، بنی‌امیه نیز در شام بیکار ننشسته بودند. ایشان در سوریه، اخبار اسرائیلیان را از سریانی و عبری به عربی ترجمه می‌کردند. اما چون امویان برخلاف گنوسیست‌های عراق، راه فیض را پس از مرگ پیغمبر بسته می‌شمرند ناچار ایشان همه‌ی آن ترجمه شده‌ها را به پیغمبر اکرم نسبت می‌دادند که نمونه‌ی آن در کتاب **الصادقه** دیده می‌شود که عمرعاص آن را از سریانی به عربی ترجمه کرده به پیغمبر نسبت می‌داده است.⁹ و به همین سبب است که شیعیان، حدیث‌هایی را که از راه غیر امامان دوازده‌گانه به پیغمبر نسبت داده شود نمی‌پذیرند. یعنی آن‌ها را مانند **الصادقه** ساختگی می‌شمرند.

9- عباسیان به جای امویان

پیروزی عباسیان برامویان گرچه به دست ایرانیان و گنوسیست‌ها رخ داد و موجب شکست ظاهری تمدن سامی بود و تسنن سلفی را تضعیف کرد، لیکن خیانت خلیفه [مامون] به ابو مسلم و دیگر آورندگان گنوسیست خود، عباسیان را دوباره به دامان تمدن سامی انداخت. هر چند که حکومت ایشان دورگه بود و از عناصر «هندو ایرانی» شیعی و «سریانی» سامی ترکیب شده و ترجمه‌ی این دو فرهنگ به عربی در تمام دوران عباسی ادامه داشت، لیکن هم‌نژادی عرب و یهود و هم ریشگی زبان تازی و سریانی، عباسیان را همیشه به ترجیح تمدن و فرهنگ «سامی» بر «هندی» وامی‌داشت.

اگر چند سالی «مامون» و برادرش «معتصم» چنان که در بند 7 گذشت گشایشی محدود به برخی از خردگرایان دادند و با روی خوش نشان دادن به فلسفه‌ی مشائیان ایشان را به جان برادران خردگرای گنوسیست خود انداختند، پس از چندی دوباره سنیان سلفی به دست متوکل دمار از روزگار هر دو دسته‌ی خردگرا در آوردند

و هنر شکنی و کتاب سوزی را از نو بر راه انداختند، و قبر حسین (ع) را هم چون يك هنرکده ویران کردند.

10- عصر مامون و نتایج اعمال او

دوره‌ی گشایش مامون و معتصم، با این که کوتاه بود تأثیری بزرگ بر تمدن اسلام می‌داشت، از يك سو ضربتی کوبنده برتسنن سلفی و مادیت صحرایی عرب‌ها وارد کرد. و از سوی دیگر مذهب سنی جدید معتزلی را با يك جهان-بینی فلسفی متافیزیک مجهز کرد، تا بهتر بتواند با گنوسیزم هند و ایرانی، که برخلاف عنوان نرم (لطیفه) که می‌داشت، تاج و تخت خلیفگان عرب را تهدید می‌کرد، پیکار نماید. رفتار مامون که سنیان را به دو گروه «سنیان سلفی» دشمن فلسفه و علم، و «سنیان معتزلی» نوین که تسلیم فلسفه‌ی مشاء شده بودند تقسیم کرد، در گنوسیست‌ها نیز واکنش گوناگون و دو دستگی پدیدار کرد:

الف: گنوسیست‌های واقع‌بین و سازشکار به پدید آوردن فلسفه‌ی ترکیبی و دورگه از «اشراق» و «مشاء» پرداختند، که فارابی، بیرونی و ابن سینا بهترین نمونه‌های ایشانند. اینان که از سرنوشت مرگ در زندان و در بدری، احمد راوندی (295ق) ابو العباس ایران‌شهری و زکریای رازی (313ق) عبرت گرفته بودند، برای جلب پشتیبانی اطرافیان خلیفه، همه فراورده‌های دورگه‌ی خویش را يك سره «مشایی» نامیدند و چنان که خواهیم دید نظریات ایرانی و حتی شیعی خود را برای تقيه و پنهان‌کاری به یونان [ارسطو] نسبت می‌دادند.

ب: گنوسیست‌های کناره‌گیر زهدگرا و پرهیزجوی صوفی؛ که اینان با سنیان سلفی در دشمنی با فلسفه هم زبان شدند. البته باید به یادداشت که این دشمنان گنوسیست فلسفه با دشمنان سنت پرست فلسفه 180 درجه اختلاف می‌داشتند. این گنوسیست‌ها، فلسفه‌ی چارچوب ساز مشاء را که به دست متکلمان دربار خلیفه تبدیل به پشتوانه‌ی سنت و حدیث شده بود می‌کوبیدند و **کاف** «کفر گنوسیزم»¹⁰ را بر **فای** «فلسفت مشاء» ترجیح می‌دادند، در صورتی که سنیان سلفی با چوب سنت و حدیث بر فلسفه حمله می‌کردند.

11- فلسفه‌ی دورگه با عنوان مشاء

چنان که دیدیم در اثر تقویت [و پشتیبانی] خلفا از فلسفه‌ی مشاء، گنوسیست‌ها مجبور به عقب‌نشینی شده فلسفه-ای مرکب از «منشاء» و «اشراق» پدید آوردند، اما چون

با مرور زمان مکتب مشائی متکلمان به عنوان پشتیبان مذهب رسمی تسنن شناخته شده و مصونیت سیاسی یافته بود؛ نمایندگان «فلسفه‌ی دورگه» ابو یعقوب سجستانی (330ق)، فارابی (339ق)، کرمانی (411ق)، ابن سینا (428ق)، بیرونی (440ق) همواره خود را پیرو مشائیان یونان می‌شمردند و زیر پرده‌ی مشائی پنهان می‌شدند. ایشان نه تنها مسایل فلسفه‌ی نئوافلاطونی اسکندریه را که تا اندازه‌ای با گنوسیزم ایرانی ایشان موافق بود به یونان باستان نسبت می‌دادند، بلکه مسایلی چون مساله «اتحاد رهبری سیاسی و رهبری مذهبی در مدینه‌ی فاضله» را که در ساسانی بودن آن شکی نیست به یونان نسبت داده‌اند فارابی گامی بازهم جلوتر رفته، مساله «امام خانه‌نشین شده» را که از مختصات مذهب شیعه است به یونان نسبت داده مورد اتفاق نظر افلاطون و ارسطو برشمرده است.¹¹

با همه «مشائی‌نمایی» این فیلسوفان، اشراق و تصوف [در پس رنگ ولعاب مشائی در آثار ایشان] پیدا است و دانشمندان امروز نقاط اشراقی را در آثار آنان پی‌جویی کرده مقالاتی به عنوان تصوف ابن سینا و اشراق فارابی و بیرونی نگاشته‌اند.

12- مدینه‌ی فاضله و رهبری آن

فارابی مانند همه‌ی گنوسیست‌های پیش و پس از او، جامعه را از نظر فرهنگی به صورت یک هرم تصور می‌کند که هر کس عالم و داناتر است در آن جا در طبقه‌ی بالاتر قرار گرفته است. در سر آن هرم رییس مدینه است که حتماً از همه‌ی مردم داناتر و با عقل فعال در ارتباط می‌باشد. فارابی شاه، پیغمبر، امام و قطب را تعبیرهای گوناگون برای یک معنی می‌داند. این نظریه‌ی فارابی درست همان نظریه‌ی ساسانی است که شاهان ایشان از کودکی تعلیم می‌یافته ادعای اشراق می‌داشتند و شهرستانی در «ملل و نحل» خود از آن ادعای اشراق به «نبوه ملوک الفرس» تعبیر می‌کند. فارابی می‌گوید: هرگاه رییس یک مدینه داناترین مردم نباشد مدینه «جاهله» خواهد بود نه «فاضله» در این صورت نیز عالم‌ترین مردم آن جامعه که با عقل فعال در ارتباط است رییس واقعی آن مدینه است هر چند که عملاً معزول و «خانه‌نشین» بوده باشد. این نظر فارابی یک قالب فلسفی برای نظریه‌ی امامت شیعه است که علی را امام به حق، امام خانه‌نشین شده می‌دانستند، بزرگترین ایراد ایشان بر حکومت‌ها در سه قرن اول حکومت عرب جهل و بی‌سوادی خلیفگان می‌بود.

شیعه طبق ده‌ها حدیث که در کتاب «الحجه کافی» تالیف کلینی آمده است می‌گفتند: جاهل نمی‌تواند رهبر جامعه‌ی اسلام باشد، زمین خدا هیچ‌گاه از «حجت» خالی نمی‌ماند. پیدا است که چنین نظریه، مشروعیت حکومت خلفای جاهل عرب را که حتی به دروغ عیر ادعای اشراق نمی‌داشتند، متزلزل می‌ساخت. ایشان نیز به وسیله کشتار و آدم‌سوزی به آن پاسخ می‌دادند.

13- مسلمان شدن ایرانیان

عرب‌ها پس از پیروزی، چیزی جز مسلمان شدن یا جزیه دادن، از مردم نمی‌خواستند ولی در عمل جزیه را بر مسلمانی مقدم می‌داشتند و برای جلوگیری از کاهش مقدار جزیه به مسلمان شدن مردم روی خوش نشان نمی‌دادند، و گاهی سال‌ها مانع اسلام آوردن ایشان می‌شدند. طبری نقل می‌کند که بیست هزار تن از مردم بخارا نماینده‌ای برای دادخواهی نزد عمر عبدالعزیز اموی که متمدن‌ترین خلفای گذشته‌ی خود بود فرستادند، زیرا که والی شهرستان ایشان از پذیرش اسلام ایشان سال‌ها سر باز می‌زد و جزیه را مرتب مطالبه می‌نمود.

البته ایرانیان که مسلمان می‌شدند، بنا بر سابقه‌ی گنوسیزم متافیزیک آباء و اجدادی «هند و ایرانی» خود، دین مقدس اسلام را به صورت گنوسیستیک آن (بند چهارم) پذیرا می‌شدند، و از قبول مذهب قشری و ضد علم و هنر خلیفگان سنی اجتناب می‌ورزیدند. نجاشی (450ق) در کتاب خود¹² نمونه‌ها از آن کسانی آورده که مدت‌ها از پذیرش اسلام، به سبب آن که اسلام را جز در مذهب خشن قشری دولتی سنی نمی‌شناختند، سر باز می‌زدند، تا آن که به خدمت امامان شیعه رسیده و با اسلام گنوسیستیک آشنا شده آن را پذیرفته‌اند.

برای اطلاع از چگونگی دشمنی خلیفگان با هرگونه علم و هنر حتی علم تفسیر قرآن و هنر کتابت و دستوره‌ای ایشان برای نابود کردن کتب علوم قدیم و حدیث‌هایی که درباره‌ی آن‌ها از پیغمبر نقل می‌کرده‌اند...¹³

14- خاندان نوجتی

یکی از خاندان‌های علم و هنر ایران که اسلام را مانند دیگر ایرانیان به صورت گنوسیستیک ناسنی آن (بند 4) پذیرفته بودند نوجتیانند. اینان از نیمه‌ی دوم سده‌ی دوم تا اوایل سده‌ی پنجم در بغداد مصدر

کارهای مهم علمی و هنری مترقی نسبت به روزگار خود بودند.

جد بزرگ این خاندان نوبخت زردشتی بود از اهل اهواز و نسبت خود را به گیو گودرز می‌رسانید. او در نجوم مانند استادان جندی‌شاپور سرآمد روزگار می‌بود. و چون به اسلام علاقمند شد به گنوسیست‌های «شیعی عباسی» پیوست. او پیش از خلافت منصور عباسی بدو گروید و پیش از آغاز ساختمان بغداد کنار خرابه‌های تیسفون به خدمت او پیوست و تا سال 158 نیز زنده بود، چون وی پیر شد پسرش ابو سهل (خرشاذ ماه) را به جای خود به منجی خلیفه منصوب کرد. این پدر و پسر هر دو از مترجمان علوم از زبان پهلوی به عربی بوده‌اند.¹⁴ از آثار ابو سهل نوبختی کتابی است به نام نهمطان که شاید مصحف «تهمت‌ن» باشد و چند صفحه از آن را ابن ندیم برای ما حفظ کرده است.¹⁵ در خاندان نوبخت به جز این پدر و پسر منجم و مترجم، می‌توان متکلمان چون ابو اسحاق ابراهیم و ابو سهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی مولف **فرق الشیعه** را نام برد و از ادبا اسماعیل بن ابی سهل و برادر ابو طالب. و از اصحاب امامان 12 گانه یعقوب بن اسحاق و حسین بن روح (باب خاص امام دوازدهم) را می‌توان یاد کرد. او از محدثان ایشان موسی بن کبریاء شهرت دارد که همگی را عباس اقبال در خاندان نوبختی به تفصیل یاد کرده است.

15- اشعری

پس از سه قرن مبارزه‌ی بی‌امان خلیفگان عرب برضد خردگرایی، کتاب‌سوزی‌ها، کشتار قدریان، غلات، اسماعیلیان و حتی معتزله و دیگر گنوسیست‌ها، در آغاز سده‌ی چهارم یکی از افراد مکتب خردگرا به نام ابوالحسن اشعری (330ق) که ایرانی و از موالی اشعریان قم و پسر زن ابو علی حبایی مولف تفسیر فارسی¹⁶ که از سران نامدار معتزله است و شاگرد او می‌بود و دلی پردرد از این شوهر مادر خود می‌داشت، از مکتب این استاد سرپیچید. او با پذیرفتن تسنن سیاسی، و در زیر پرده‌ی بدگویی از فلسفه‌ی معتزله و ناسزاگویی و اشتلم به گنوسیست‌ها، برخی از آراء خردگرا را به صورت سنی زده و خالی شده از هسته‌های علمی در آورده آن‌ها را سنی نما و عرب پسند نموده راه را برای وارد کردن عقل در زندگانی جامعه‌ی عرب باز کرد و از این راه خدمتی بزرگ به جهان اسلام

نمود. با این همه باید دانست که مذهب «اشعری» که امروز مذهب رسمی تمام سنیان جهان است، تا يك صد و سی سال پس از مرگ بنیانگذارش به نام الحاد، مجوسی‌گری، باطنی، شیعی، محکوم و مطرود سنیان سلفی می‌بود تا در اواسط سده‌ی پنجم به وسیله‌ی نظام الملك مذهب رسمی دولت و فلسفه‌ی پشتیبان مذهب سنی شناخته شد. در این دوران خلیفه‌ی عباسی به وسیله‌ی سلجوقیان تازه وارد ترك كه در میان مردم گنوسیست ایران تکیه گاهی جز قدرت بغداد نمی‌داشتند، دولت‌های ایرانی سامانی و بویه‌ی را سرکوب کرده بود. و گنوسیست‌ها و دیگر خردگرایان ایرانی مخالف رژیم خلفا، در این دوره کتب فلسفی فارابی، ابن سینا، سجستانی، کرمانی را در حوزه‌های مخفی خود از قاینات تا الموت تدریس می‌کردند. و این جریان موجبات تزلزل رژیم خلفا را فراهم می‌کرد. و دولت خلیفه در جستجوی يك سلاح ایدئولوژیک در برابر گنوسیست‌های ایرانی می‌بود. پس نظام الملك بهترین چاره را در به رسمیت شناختن مذهب اشعری و تدریس عقاید فلسفی نمای آن در چند مدرسه دید، که خود در برابر مدارس گنوسیست‌ها بنا نهاده بود، تا بدین وسیله مردم را از پیروی فلاسفه و اسماعیلیان باز دارد. و به جای فلسفه‌ی نسبتاً قاطع ایشان مذهب فلسفی نمای اشعری را به خورد خردگرایان دهد. خلیفه‌ی عرب نیز به ظاهر، این پیشنهاد نظام الملك را که مصلحت خلافت عرب را در برمی‌داشت پذیرفت و اجرا کرد، ولی خلیفه در باطن تا چندین سال فقیهان قشری سنی را علیه همین مدارس نظامیه تحریک می‌کرد تا جلو انتشار سریع فلسفه را هر چند زیر پرچم اشعری باشد بگیرند.

16- غزنوی‌ها و سلجوقی‌ها

مرزهای شرقی و شمالی ایران در همه دوران حکومت ساسانیان با شدت پاسداری می‌شد و جنگ‌های ایران و توران که بخش مهم از شاهنامه، این حماسه‌ی جاویدان ایران را پر کرده، در دفاع ایرانیان، برابر ترکان مهاجر از آسیای مرکزی بوده است. این سنگرهای مرزی با یورش عرب يك باره در هم ریخت و هجرت ترك‌های آسیای مرکزی بی‌رأدع و مانع به خراسان آغاز شد.

در قرن سوم، اقلیت حاکم عرب و خلفای ایشان که در برابر جهان‌بینی گنوسیستی ایرانیان مسلمان شده خسته شده و از تشکیل حکومت‌های محلی مسلمان ایرانی به ستوده آمده بودند، ایلات ترك را به مهاجرت هر چه بیشتر تشویق می‌کردند. در سده‌ی سوم خلیفگان با دادن خلعت

امارت، برخی از سران ترك را به فرماندهی سپاه خود در بغداد گمارده، و بخش‌هایی از خراسان را به تیول ایشان دادند.

مذهب ایشان: ایرانیان در چهار قرن نخست، اسلام را با حفظ جهان‌بینی گنوسیزم و عرفان کهن خود پذیرا می‌شدند و براساس آن چنان که در بند 12 یاد شد، علم را شرط پیشوایی و ریاست «مدینه‌ی فاضله» می‌شمردند. پس به ناچار خلفای عرب را که تا آن عصر اغلب بی‌سواد بودند غاصب حق امام واقعی، که عالم است و خانه‌نشین شده است، شمرده در جستجوی چنان امام واقعی بوده و در نتیجه به یکی از فرقه‌های مختلف شیعه می‌گرویدند. باسوادهایشان نیز در این دوره به ترجمه‌ی علوم قدیم می‌پرداختند (بند 7) و فئودال‌هایشان دست به تشکیل حکومت‌های نیمه گنوسیست محلی می‌زدند.

اما ترکان تازه وارد که در میان مردم ایران تکیه گاهی جز قدرت خلفای بغداد نداشتند بیشتر مذهب رسمی و اسلام سنی دولتی را می‌پذیرفتند، و در مقابل برخورداری از مزایای سیاسی آن مذهب همیشه آلت اجرای سیاست خلفای بغداد برضد گنوسیست‌های ایرانی می‌بودند. نمونه آن را در قیام مهاجران ترك برضد نصر بن احمد سامانی در خراسان می‌بینیم که او را به اتهام حمایت از دو فیلسوف اسماعیلی به نام «سجستانی» و «نخشبی» سرنگون کرده پسرش را به جای او نشانیدند این داستان را نظام الملك به تفصیل در «سیاستنامه» آورده است.

در سده‌ی پنجم، خلیفگان عرب گامی جلوتر نهاده امیران ترك تازه وارد و سنی شده را که قبلاً بر بخش‌هایی از ایران تسلط داده بودند به جان حکومت‌های محلی ایرانی که طبعاً گنوسیست و به هر حال غیر سنی می‌بودند انداختند. مبارزه‌ی حکام ترك غزنوی و سلجوقی برضد گنوسیزم و کشتار فلاسفه و کتابسوزی‌های ایشان دست کمی از این کارهای خلفای عرب نداشته است. در سال 421 سلطان محمود غزنوی هنگام تسلط بر ری کتابخانه‌های دیلمی مانند کتابخانه‌ی صاحب بن عباد را به آتش کشید، طغرل سلجوقی در 447 وقتی بر بویهیان مسلط شد کتابخانه‌ی شاپور را که مرکز شیعه در بغداد و مدرسه‌ی شیخ طوسی (460ق) می‌بود و به آتش کشید و شیخ را به «نجف» که دینه کوره‌ای در کنار صحرای عرب می‌بود تبعید کرد. محمود غزنوی به کتابسوزی در ایران بسنده نکرد. او به هندوستان حمله برد و هنرکده‌های «سومنات» را نیز به آتش کشید.

17- نظام الملك طوسی

در سده‌ی پنجم سلاطین سلجوقی وزیر گنوسیست عمیدالملک کندی را کشتند (سال 456ق) و به جای او خواجه نظام الملك (408-485ق) را به وزارت گماردند. او نویسنده‌ی کتاب **سیاستنامه** است که می‌توان آن را «آخرین دفاع رژیم بردگی در دادگاه تاریخ بشری» نامید. او که خود در يك خانواده‌ی ایرانی و گنوسیستزاده بود، برای حفظ منافع طبقاتی فئودالی خود در فصل 47 آن کتاب به دولت سلجوقیان سفارش می‌کند که: به جای ایرانیان گنوسیست از ترکان که سنی‌تر هستند در کارهای دولتی استفاده کنند. او برای ستون بندی زیر دیوار در هم ریخته‌ی تسنن خلیفگان عرب به پا خاست و مدرسه‌های نظامیه را برای جلوگیری از گسترش بیشتر فلسفه‌ی فارابی، ابن سینا، سجستانی و کرمانی برپا داشته، در آن‌ها مذهب اشعری (بند 15) را که فلسفه را از مضمون علمی تهی کرده بود به تدریس ایدئولوژیک به دست فقیهان دربار خلیفه‌ی عرب سپرد. یعنی نظام الملك سلاح ایدئولوژیک ایرانیان را به دست دشمنانشان حکام عرب سپرد.

لیکن با همه‌ی این بدخواهی نظام الملك، نباید جنبه‌ی مثبت کار او را نیز نادیده گرفت: نظام الملك با رسمیت دادن به مذهب اشعری که خود مذهبی نیمه گنوسیست و منشعب از «معتزلی» می‌بود، در حقیقت تسنن سلفی عرب را که از زمان مامون زخمی شده، بیمار می‌بود بکشت و به زیر خاک دفن کرد و مردم خاورمیانه را از شر آن خلاص کرد.

1- نهج البلاغه، خطبه‌های 161، 183.

2- 74 / 2.

3- برای مرکزیت علمی اصفهان و کتابخانه‌ی آن در عهد ساسانی، فهرست ابن ندیم، ترجمه‌ی تجدد دیده شود.

4- روزبهان‌نامه، ص 28 مقدمه و 27 و 302 متن.

5- حقایق الراهنه، ص 192.

6- طبقات ابن سعد، ج 4، ص 11.

7- عیون الاخبار، چ مصطفی غالب 1973، ج 4، ص 367؛ و مقدمه‌ی منزوی برفهرست مجدوع، چ اسدی، 1966، ص 2-3.

8- معتزلی همدانی، تثبیت دلایل النبوه، ص 257.

9- اسدالغابه 3: 333.

- 10- اشاراتی به گفته‌ی عطار کاف کفر این جا به حق معرفت دوستر دارم زفام فلسفت
- 11- فارابی، تحصیل السعاده، چ حیدآباد 1345 هجری، ص46- 47.
- 12- نجاشی، رجال، چ بمبئی، ص269- 268.
- 13- ر. ك. به: تاریخ الحکمای قفطی، ص233 و مختصر الدول و منتظم ابن جوزی سال 311ق و كشف الظنون ج1، 33، 446 و مقدمه‌ی ابن خلدون و تاریخ علوم دکترا صفا.
- 14- ابن ندیم، فهرست، ترجمه‌ی تجدد، ص330 و 429.
- 15- همان کتاب، ص434 به بعد.
- 16- آدام متز، الحضاره الاسلامیه فی القران الرابع، ج1، ص372.